



## «ما هم کودکانیم»

### گزارشی از برگزاری روز جهانی کودک در میدان غار تهران

شب درس خواندن، سال‌های شوق دیپلم، آن هم در میان هر ۱۰۰۰ جوان غاری، ۱۰ جوان دیپلمه، سال‌های ۵۷ سال‌های انقلاب و سال‌های امید نو برای عدالت در خاطرات خودم غرق بودم و ندانستم که چگونه به میدان غار و پارک خواجوی کرمانی رسیدم، بارها به این منطقه آمده بودم برای تهیه گزارش از معتادان. منطقه همیشه سیاه و سفید بود، زنان و مردانی که با تک‌های پلاس یا «تیوی پاره» و یا «کارتی» در پارک خوابیده بودند، سیاه و سفید التماس مردان و زنانی که ۲۰۰ تومان برای رفع خماری می‌خواستند و کودکانی که بی‌هیچ توجهی ویلان بودند، گویی که برای این منطقه سیاه و سفید، اصلاً وجود خارجی ندارند اما امروز منطقه رنگی بود، رنگ شادابی، رنگ زنده سرخ، گویی که اشتباه آمده‌ام ناباورانه نگاه می‌کردم آیا به‌راستی این‌جا میدان غار است؟ حول کتابخانه خواجوی کرمانی میزهای گوناگون قرار داشت و حدود ۱۰۰۰ کودک در حول و حوش این میزها در محوطه پارک شاد و هیجان‌زده به سرگرمی و بازی مشغول بودند، در گوشه‌های دیگر کودکان به نقاشی مشغول بودند، در بخش دیگر تئاتر برای کودکان اجرا می‌شد؛ از بلندگوهای پارک صدای موسیقی‌های کودکان پخش می‌شد و صدای «هنگامه سفید» از بلندگو پخش می‌شود که آهنگ‌های کودکان را می‌خواند. لباس کودکان، چهره‌های نشسته و لباس‌هایی مندرس به من می‌گوید که اشتباه نیامده‌ام و به‌راستی به محل زندگی کودکان کار و خیابان آمده‌ام. زنان و مردان و جوانانی که لباس و ظاهر آنان نشان می‌دهد که متعلق به این منطقه نیستند، صمیمانه و بسیار جدی به تلاش و کوشش مشغول هستند، بردبارانه با کودکان سروکله می‌زنند و هیچ‌کس چه کودک و چه بزرگ بی‌کار نیست. با خود می‌گویم، بهتر است که اول چرخ‌های بزنم و ببینم که قضیه از چه قرار است و سپس به پرس‌وجو بپردازم: ابتدا به فضا توجه می‌کنم، ساختمان کتابخانه به شکل مدور در وسط پارک قرار دارد و پیرامون ساختمان میزهای گوناگونی وجود دارد، نماهای ساختمان بیرون کتابخانه مملو از شمارهای حقوق کودک و نقاشی‌های شاد می‌باشد و بیش‌تر نقاط پارک با پرچم‌های رنگی کاغذی آذین‌بندی شده است. با خود می‌گویم: که ای کاش همیشه این‌گونه باشد.

اولین میز که مراجعه می‌کنیم، میز نقاشی

تیترو کوتاهی در خیابان توجه‌ام را جلب کرد؛ در روی یک کاغذ A4 ساده و سیاه و سفید نوشته شده بود:

ما هم کودکانیم  
اگر چه کار می‌کنیم  
ما هم کودکانیم  
اگر چه به مدرسه می‌رویم  
شما هر روز ما را می‌بینید  
در خیابان‌ها  
در کارگاه‌ها  
سر چهارراه‌ها  
ما به شما آدامس، گل، روزنامه و بیسکویت  
می‌فروشیم و این بار با ما به محل زندگی ما بیایید تا  
با هم روز جهانی کودک را جشن بگیریم.  
مکان: میدان غار پارک خواجوی کرمانی  
زمان: جمعه ۸۰/۷/۱۳ ساعت ۹ الی ۱۳

شوکه شدم، آیا به‌راستی چنین مراسمی، آن هم در میدان غار و برای چنین کودکانی برگزار خواهد شد؟ باور کردن آن بسیار عجیب بود تا به حال جشن‌های زیادی برای کودکان در پارک‌های بالای شهر و برای کودکانی که از جنس این کودکان نبودند، دیده بودم، جشن بادبادک، جشن ماکارونی خوری، جشن نقاشی و هزاران جشن دیگر آن هم برای کودکانی که خوشبختانه در تمام طول سال از این امکانات بهره‌مند هستند، اما جشن آن هم برای کودکی که با ضرب‌تیراکی که والدینش به وی داده‌اند، ساعت‌ها بی‌حرکت در پیاده‌رو می‌خوابد و زنی در مقابلش گدایی می‌کند؛ جشن برای کودکی که در کارگاه‌های خیاطی روزانه ۱۴ ساعت کار می‌کند و در پایان یک ماه ۱۵/۰۰۰ تومان حقوق می‌گیرد؛ جشن برای کودکی که بسیار ماهرانه در اتوبوس و پیاده‌روها ساز می‌زند و پولی کاسب می‌شود و من همیشه با خود می‌گفتم که ای کاش این کودک با این مهارت به هنرستان موسیقی برود.

جشن برای این کودک؟ باور کردنی نیست و شاید به جرات می‌توان گفت در کشور ما بی‌سابقه است.

به هر حال روز جمعه ۸۰/۷/۱۳ با تردید به راه افتادم. از میدان شوش که گذشتم خاطرات کودکیم زنده شد: «سال‌های بی‌سامانی، سال‌های جمع کردن سیم مسی و اشیاء فروختنی از زباله‌ها، سال‌های با حقارت به مدرسه رفتن، سال‌های به اجبار چند کلاس درس خواندن، سال‌های گود، باران و خانه‌های آب گرفته، سال‌های دبیرستان، سال‌های روز کارکردن و

کودکان است. در کاغذهای بلندی که بر روی دیوار نصب شده بود، کودکان نقاشی دیواری می‌کنند و در ۶ میز دیگر کودکان با دریافت کاغذ و وسایل نقاشی به نقاشی مشغول می‌شوند و هر کس خوب نقاشی کند، کتابی هدیه می‌گیرد. چیزی که برایم جالب است: نقاشی‌ها به دو قسمت نقاشی «آزاد» و «اختیاری» و نقاشی با «موضوع» تقسیم شده است. در هر میز موضوعی متفاوت نقاشی می‌شود با مسئولین میزها صحبت می‌کنم.

مسئولان میزها از NGOهای مختلف (انجمن حمایت از حقوق کودکان، جبهه سبز، جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط‌زیست، مؤسسه ملانژ امروز و مؤسسه دفاع از ارزش‌های انسانی) می‌یابند. در پشت میز هر انجمن یا مؤسسه تعدادی از اعضای همان انجمن و مؤسسه ایستاده و با دادن وسایل نقاشی بردبارانه با کودکان کار نقاشی می‌کنند و در کنار هر کدام تعداد بسیار زیادی کتاب قرار داد که به عنوان هدیه به کودک داده می‌شود و کودکان با چه جدیتی در تلاش برای کشیدن نقاشی هستند، همه کودکان عجله دارند، گویی که زمان کم می‌آورد کودکی با جدیت و شتاب تلاش می‌کرد و آن قدر در این تلاش هیجان زده بود که نمی‌توانست از گریه خودداری کند و وی پرسیدم: دخترم برای چه گریه می‌کنی؟ با گریه گفت: «آخر نمی‌توانم آن چه دلم می‌خواهد بکنم، بچه‌ها همه نقاشی کشیدند و جایزه گرفتند، اما من نمی‌توانم» به او گفتم «پس بیا با ما نقاشی کنیم» یک مداد آبی از او گرفتیم و کمکش کردم، در حین نقاشی پرسیدم آیا تا به حال نقاشی کرده‌ای؟ ناگهانی کرد و گفت: «نه عمو» من یک‌بار در پارک لاله آدامس می‌فروختم، که خانسی به من گفت بیا یک نقاشی بکش، اما بعد نقاشی را به من نداد و با خود برد. با یکی از اعضای جبهه سبز صحبت کردم، از ایشان که خاتم می‌تسانی بود پرسیدم که دلیل این کار شما چیست؟ در جوابم گفت: «این کشور متعلق به تمامی ایرانیان و شهروندان می‌باشد و ما وظیفه داریم که تا آن‌جا که می‌توانیم مبلغ آشنایی با این حقوق شهروندی باشیم، این حقوق چه برای من که استاد بازنشسته دانشگاه هستم و چه این کودک برابر است و همه باید در محیطی سالم و با امکانات رشد برای همه زندگی کنیم» به ناگاه شامد هجوم دسته‌جمعی کودکان هستم با تعجب فکر می‌کنم و متوجه می‌شوم که تئاتر عروسکی شروع شده است. تعدادی از هنرمندان با لباس و ماسک‌های حیوانات، تئاتر عروسکی را شروع کرده‌اند، موضوع تئاتر فکر و تلاش کودکان است و اجرا کنندگان چه با مهارت خود کودکان را به بازی می‌کشاند پس از اجرای تئاتر ابتدا موسیقی سنتی شامل «دف و تار» برای کودکان اجرا می‌شود. نوازنده دف مهارت زیادی دارد و اوج و فرودهای موسیقی را به زیبایی اجرا می‌کند.

پس از موسیقی سنتی از کودکان می‌خواهند که در محل خود باقی بمانند، به ناگاه چند کودک خیابانی با همان ظاهر و آکاردئون و سازهای خود می‌آیند، کودکان از شوق از ته حنجره برای شان فریاد می‌کشند، کودکان خیابان به اجرای موسیقی می‌پردازند و من اشک در چشمانم حلقه می‌بندد و از خود خجالت می‌کشم که چگونه تا به حال از این کودکان در اتوبوس و خیابان بی‌توجه رد شده‌ام و هرگز هیچ «چرایسی» در ذهنم ریشه نبسته است و چه زیباست ارزش‌گذاری مسئولین برنامه برای هنر و کار این کودکان زحمتکش و شریف. پس از موسیقی کودکان کار و خیابان، سرود کودکان افغانی است: تعدادی از کودکان افغانه به اجرای سرود می‌پردازند، سرود آنان به زبان افغانی و فارسی

است و هر چه سعی می‌کنم تمامی کلمات آن را متوجه نمی‌شوم.

به سمت دیگر محوطه می‌روم، در دو میز خانم‌هایی مهربان، به کودکان وسایل ساخت فرفره می‌دهند و کودکان با حصیر و سوزن و کاغذهای رنگی فرفره می‌سازند و برای خود پر می‌دارند، کودکان حریر صافه فرفره می‌سازند و بسیار سریع به خانه برده و یا در گوشه‌های پنهان کرده و دوباره برای ساخت فرفره می‌آیند، در

گوشه‌های دیگر میزهای سفال قرار دارد کودکان تا فرقی سر گل‌آلود به درست کردن اشیاء سفالی مشغول هستند و چه کارهای زیبایی ساخته‌اند: کودکی از سفال «نان» ساخته است، کودک دیگر «تلفن همراه» و دیگری یک شاخه گل، اکثر کودکان حیوانات گوناگون را ساخته بودند و به راستی چه استعدادی در این کودکان آن هم برای کار اول وجود داشت. کوهی از وسایل ساخته شده از سفال در نمایشگاه سفال برپا بود. حیوانات گوناگون، وسایل آشپزخانه، گل و نان و عاطفه. با مسئول میز سفال صحبت می‌کنم، تمامی مانتو و اندام وی گل‌آلود است، حتا صورت و دماغ وی نیز گل‌آلود است و شکل خنده‌داری گرفته است. از وی می‌خواهم که دلیل فعالیت خود را بگوید، برایم می‌گوید، که دانشجوی دانشکده هنر می‌باشد و عاشق کار با کودکان است و برایم توضیح می‌دهد، که این‌گونه فعالیت‌های آفرینشی، چه تأثیر شگرفی در رشد ذهنی و خلاقیت‌های کودکان دارد. در کنار میز سفال چهره‌های آشنایی توجه‌ام را

جلب می‌کند. از یکی از آنان می‌پرسم، ببخشید، گویا که شما را می‌شناسم. با تواضع می‌گوید، که فکر نمی‌کنم. در تردید هستم، که یکی از کودکان با افتخار دست او را می‌گیرد و می‌گوید، یعنی شما علیرضا دبیر قهرمان کشتی جهان را نمی‌شناسید، ما با هم دوست هستیم. از تعجب خشک می‌شوم، تعدادی از قهرمانان تیم ملی کشتی ایران بی‌ادعا و صمیمی در مراسم حضور دارند و من با خود فکر می‌کنم. چرا تا به حال فکر می‌کردم، تنها یک تختی وجود داشت و بس.

دوباره به منطقه‌ی اجرای تئاتر بر می‌گردم. تئاتری به نام «شهر بی‌پرنده» در حال اجرا است. تئاتری زیباست و جلوه‌های زیبای زندگی را به کودکان می‌آموزد. پس از اجرای تئاتر، سرودی اجرا می‌شود، به



داخل کتابخانه می‌روم، در گوشه‌ای از کتابخانه تعدادی از مادران کودکان توسط خانمی از مؤسسه مادران امروز جمع‌آوری شده و قرار جلسات آتی گذاشته می‌شود. در گوشه‌ای دیگر از کتابخانه کلاس نمادین سوادآموزی برپاست و آقای درشت هیکل با لهجه مازندرانی به کودکان کلاس اول را آموزش می‌دهد و چه تبحری در آموزش دارد. فکر می‌کنم، که می‌بایست معلم باشد، از کسی می‌پرسم و می‌فهمم که شغل او دفترداری اسناد رسمی است. آن قدر غرق در محیط هستم، که ساعت را فراموش کرده‌ام، به ساعت نگاه می‌کنم. ۲ بعدازظهر است. هیچ‌کس خسته نیست و همه هنوز با جدیت مشغولند. کودکان گویی که می‌خواهند، این روز هرگز تمام نشود.

تعدادی ساندویچ کوچک نان و پنیر می‌آورند، همه مشتاقانه به آن حمله می‌کنند. صحنه زیبایی است، هر کودک با شوق به نان و پنیرش گاز می‌زند و خواهان ساندویچ دیگری است. فکر می‌کنم که سیر کردن

۱۰۰۰ کودک چه کار سختی است. دختر خانمی به من یک ساندویچ می‌دهد، لقمه‌ای از آن را می‌خورم. خوشمزه‌ترین ساندویچی است که در عمرم خورده‌ام. فکر می‌کنم که چگونه می‌توان با کوچک‌ترین و ساده‌ترین وسایل زندگی را زیبا کرد، لقمه‌ای نان و پنیر وقتی که برای همه است، چه لذت‌بخش‌تر و زیباتر از هر طعامی است که تنها برای من باشد، که اگر زندگی بر این پایه بود، دیگر هیچ جنگی نبود و هیچ انسانی به حقارت کشیده نمی‌شد.

اعلام می‌شود، که علاقه‌مندان می‌توانند، برای جلسه پرسش و پاسخ به زیر زمین مراجعه کنند. در زیرزمین، خانمی موقر که از مسئولان است توضیح می‌دهد، که طرح آموزش کودکان کار و خیابان از ۱۴ ماه قبل توسط کمیته

هماهنگی آموزش کودکان کار و خیابان در حال اجرا است و هدف این طرح گسترش فرهنگ احترام به کودکان و مفاد کنوانسیون حقوق کودک از یک سو و از دیگر سو، توانمندی کودکان کار و خیابان در برابر جامعه و زندگی می‌باشد. کودکان کار و خیابان به کودکان اطلاق می‌شود، که به واسطه بی‌سرپرستی یا بد سرپرستی از امکانات اولیه زندگی نظیر

سوادآموزی، بهداشت، امنیت و غیره محروم هستند و به این واسطه در معرض مخاطرات اجتماعی هستند. کمیته‌ی هماهنگی برای اهداف خود، گروه‌های کاری نظیر، سوادآموزی، پیش‌دبستانی، بهداشت، ورزش، هنر، روان‌شناسی و ارتباطات ایجاد کرده است، که داوطلبان به طور رایگان در گروه‌های مورد علاقه‌ی خود به فعالیت می‌پردازند. عرصه‌ی کار بسیار گسترده است و نیاز به عزم و همت تمامی افراد آزاداندیش و متعهد دارد و ما دست‌یاری به سوی تمام علاقه‌مندان و داوطلبان داریم. طرح کاملاً داوطلبانه بوده و هیچ‌کس، هیچ‌گونه وجهی دریافت نمی‌دارد و این رمز سلامت طرح در ۱۴ ماه گذشته بوده است. طیف اجراکنندگان طرح، از استاد دانشگاه، دانشجو، کارگر، کارمند، دانش‌آموز و همه اقشار می‌باشند و ما دست‌یاری به سوی تمامی دوستان برای ادامه طرح و تداوم آن داریم و من با خود فکر می‌کنم:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم

یار در خانه و ماگرد جهان می‌گردیم. ♦